

مطالعه بین نسلی رابطه نگرش به طلاق و کارکردهای خانواده در زنان شهر تهران

ام‌البین چابکی*

چکیده

سیر صعودی طلاق در ایران، به ویژه در دهه‌های اخیر، معلول عوامل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی است؛ که نیازمند پژوهشی جدی، با توجه به تأثیر پیامدهای ناگوار طلاق بر ابعاد گوناگون زندگی اجتماعی است. پژوهش حاضر این پدیده را از جنبه جامعه‌شناختی و فقط از منظر زنان بررسی کرد؛ با این هدف که اولاً نشان دهد تغییر نگرش زنان، در ارتباط با کارکردهای خانواده بر طرز تلقی آن‌ها نسبت به طلاق، تأثیر گذاشته و در نتیجه سبب افزایش میزان طلاق در ایران شده است و ثانیاً حساسیت نهادها و ارگان‌های فرهنگی کشور را برای چاره‌اندیشی برانگیزد. پژوهش حاضر توصیفی - تحلیلی بود و به شیوه پیمایشی انجام شد. جامعه آماری تمامی بانوان ساکن تهران و جامعه نمونه، شامل ۵۰۰ نفر بود که به شیوه تصادفی هدفمند از ۵ منطقه (شمال، جنوب، مرکز، شرق، غرب) شهر تهران، برای تکمیل پرسشنامه محقق ساخته در ارتباط با ارزش‌های مرتبط با همسرگزینی و کارکردهای خانواده انتخاب شدند. نتایج پژوهش نشان دهنده آن بود که ارزش‌های مرتبط با نقش‌های خانوادگی و کارکردهای خانواده دستخوش تغییر شده است؛ به این معنا که بین دیدگاه دو نسل، در ارتباط با کارکردهای اساسی خانواده، شکاف عمیقی وجود دارد. همچنین تلقی نسل جوان از طلاق، متفاوت از نسل گذشته است، به طوری که از نظر در صد جالب توجهی از بانوان نسل جوان، طلاق امری مذموم و ناپسند به شمار نمی‌آید.

واژگان کلیدی

طلاق، زنان؛ نقش‌های خانوادگی؛ تغییر نگرش

مقدمه

افزایش میزان طلاق در ایران، به ویژه در شهرهای بزرگی چون تهران، زنگ خطر را برای جامعه امروز ما به صدا درآورده است؛ زیرا با توجه به این که طلاق زمینه‌ساز مشکلات اجتماعی بسیاری است، در صورت ادامه این روند جامعه ما در آینده‌ای نه چندان دور، دستخوش بحران‌های اجتماعی خواهد شد. بر اساس آمار ارائه شده از سوی معاون دفتر امور آسیب دیدگان سازمان بهزیستی کشور، طلاق در ایران بین سال‌های ۷۱-۷۵ سیر صعودی بسیار آرام داشته و پس از آن به مدت پنج سال این روند تقریباً ثابت بوده و از سال ۸۰ به بعد با شتاب بیشتری نسبت به سال‌های گذشته افزایش یافته است؛ به طوری که در سال ۸۸ به گفته مدیر کل دفتر آمار و اطلاعات جمعیت سازمان ثبت احوال کشور رشدی ۱۳ درصدی نسبت به سال ۸۷ داشته است^۱. و این در حالی است که نرخ طلاق در سال ۸۹ در مقایسه با سال ۸۸ به میزان ۹/۱ درصد رشد داشته و به بیان دیگر در مقابل هر ۶/۵ ازدواج، یک طلاق به ثبت رسیده است. آمارهای ثبت احوال همچنین حاکی از آن است که تهران با نرخ طلاق ۲/۶ در هزار، در مقایسه با سایر شهرهای ایران از نظر درصد طلاق، در مقام اول قرار دارد^۲. با توجه به این که از مهم‌ترین پیامدهای طلاق، گسترش ناهنجاری‌های اجتماعی است، بررسی علل و عوامل تأثیرگذار بر آن از ابعاد گوناگون روان‌شناختی و جامعه‌شناختی، ضروری به نظر می‌رسد. این مقاله در نظر دارد علل اجتماعی گرایش زنان به این پدیده را در ارتباط با کارکردهای خانواده بررسی کند و به این پرسش اصلی پاسخ دهد که چرا با وجود مذموم بودن طلاق در آموزه‌های دینی و مغایرت آن با ارزش‌های اخلاقی جامعه ایران، زنان به طلاق مبادرت می‌ورزند و جدایی را به‌عنوان گزینه‌ای بهتر، در مقایسه با زندگی مشترک، ترجیح می‌دهند.

در پاسخ به این سؤال، باید گفت که به نظر می‌رسد ارزش‌های معطوف به حفظ و پایداری خانواده در بعد کارکردهای اساسی خانواده، تحت تأثیر جهانی شدن و مدرنیزاسیون، دستخوش تغییر و تحول شده و در نهایت در تغییر نگرش نسبت به طلاق تأثیرگذار بوده است.

1. farsnews.com

2. Sabteahval.ir



تعریف مفاهیم

طلاق: طلاق در فرهنگ جامعه‌شناسی، عبارت است از: فسخ رسمی و قانونی ازدواجی که قانونی بوده است (گودردون، ۱۳۸۸: ۳۰۲). جعفری لنگرودی در شرح ماده ۱۱۴۶ قانون مدنی در ارتباط با طلاق می‌نویسد: طلاق عبارت است از ازاله قید نکاح (رابطه نکاح)، به یاری صیغه مخصوص (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶: ۲۳۰). تعریفی مشابه، طلاق را عبارت می‌داند از: خاتمه رسمی و حقوقی ازدواج و تعهدات ناشی از آن، غیر از موارد مبتنی بر ابطال عقد و مفروض بودن مرگ زوج یا زوجه (آقایی، ۱۳۷۸). در این پژوهش، طلاق به معنی لغو قانونی پیوند زناشویی در ازدواج دائم، مد نظر قرار دارد که آن را از «طلاق عاطفی» جدا می‌کند. در طلاق عاطفی، زن و شوهر ظاهراً در زیر یک سقف به زندگی مشترک خود ادامه می‌دهند، اما در زندگی اجتماعی و عاطفی یکدیگر سهمی ندارند و دخالتی نمی‌کنند (مور، ۱۳۷۶: ۶۷).

نگرش^۱: از نگرش تعاریف متفاوتی ارائه شده است. جامعه‌شناسان نگرش را با تأکید بر ابعاد ارزشی آن تعریف کرده‌اند. از نظر آن‌ها نگرش از طریق آموزش‌های اجتماعی ایجاد می‌شود و ترکیبی از باورها و گرایش‌ها یا احساسات مساعد و نامساعدی است که به آمادگی و تمایل فرد برای نشان دادن واکنش به شیوه‌ای نسبتاً ثابت به اشیاء، اشخاص و رویدادهای خاص اطلاق می‌شود (مهرآرا، ۱۳۷۳: ۲۲۳). بنابراین نگرش‌ها اکتسابی هستند و جنبه ارزشیابانه دارند و دارای اولویت‌بندی ارزشی هستند. ارزش‌ها نیز، یکی از اجزاء اصلی فرهنگ (چلبی، ۱۳۷۵: ۵۸ و ۵۹) به شمار می‌روند. از نظر برخی جامعه‌شناسان، ارزش عبارت است از: نرم یا معیاری برای گزینش از بین ابزار یا امکانات اجتماعی که برای فرد مهیا و آماده شده و با موقعیت اجتماعی او منطبق است (خلیفه، ۱۳۷۸: ۴۹). اولسون (۱۹۹۱)، ارزش‌ها را مجموعه‌ای از پنداشت‌های اساسی نسبت به آنچه پسندیده است، تعریف می‌کند (چلبی، ۱۳۷۵: ۶۰). از آنجا که ارزش‌ها، به‌عنوان ابزارهایی برای تلقی خوب از بد، به شمار می‌روند، می‌توان گفت بر نظام شخصیتی افراد، الگوهای رفتاری و تفکری و رفتارها و ترجیحات اجتماعی، سیاسی و در نهایت در انتخاب شیوه و سبک زندگی آن‌ها تأثیر مستقیم دارند. به این دلیل هرگونه تغییری در نگرش نسبت به ارزش‌ها می‌تواند در تغییر روش زندگی مؤثر واقع شود.

1. Attitude

«طلاق» نیز به‌عنوان یک روش انتخاب شده در زندگی، تحت تأثیر طرز تلقی افراد نسبت به ارزش‌ها در سطح خرد (عوامل روان‌شناختی) و سطح کلان (عوامل جامعه‌شناختی) قرار دارد. از آنجا که بررسی نگرش‌ها در هر دو سطح و تأثیر آن‌ها بر طلاق، در یک مقاله امکان‌پذیر نیست، آنچه در این مقاله بررسی شده، نقش تغییر نگرش نسبت به کارکردهای خانواده تحت تأثیر هنجارهای اجتماعی نوپدید بر نگرش زنان ساکن تهران نسبت به طلاق است. به این دلیل تعریف عملیاتی این پژوهش از نگرش، شامل آن دسته از باورها، ایستارها و هنجارهای اجتماعی است که بر نگرش زنان در ارتباط با کارکردهای خانواده و طلاق حاکم است.

مباحث نظری

کارکردهای خانواده: خانواده به‌عنوان یک خرده سیستم در کل سیستم اجتماعی، نقش و کارکردهایی دارد. بحث در ارتباط با کارکردهای خانواده، معمولاً به مکتب کارکردگرایی^۱ نسبت داده می‌شود. کارکردهای خانواده، برخلاف برخی نهادهای دیگر به یک یا دو کارکرد خاص، محدود نمی‌شود و با وجود آن که در شرایط کنونی، بخش جالب توجهی از این کارکردها، به نهادهای دیگر واگذار شده، اما هنوز هم خانواده، کارکردهای متنوعی دارد. جامعه‌شناسان دسته بندی‌های متنوعی از این کارکردها ارائه داده‌اند؛ که از جمله آن‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد: تولید مثل، محافظت، اجتماعی کردن، تنظیم روابط جنسی، عاطفه و همراهی، پایگاه اجتماعی (اعزازی، ۱۳۸۲: ۱۷۰-۱۶۹). خانواده، از نظر کارکردگرایان، محلی برای بروز و نمایش همکاری میان زن و مرد است. از این منظر، خانواده در مجموع دارای ۴ کارکرد اساسی است: تنظیم روابط جنسی، جامعه‌پذیری کودکان، حمایت اقتصادی - روانی و تدارک پایگاه اجتماعی. به بیان دیگر خانواده روابط جنسی افراد را تنظیم کرده و تولید مثل را کنترل می‌کند تا در قلمرو خاصی انجام شود و تابوهای زنا با محارم را مشخص می‌کند. در کارکرد دوم، والدین آموزش مهارت‌ها و دانش‌های ضروری به کودکان را برای زنده ماندن به عهده می‌گیرند و در کارکرد حمایت اقتصادی - روانی، خانواده مسئول تأمین نیازهای



اقتصادی - روانی اعضای خود است و در چهارمین کارکرد، پایگاه اجتماعی برای اعضای خود تدارک می‌بیند و موقعیت و فرصت‌های طبقاتی خانواده را بر اساس نژاد، قومیت، ملیت، طبقه اجتماعی و مذهب مشخص می‌کند (ستوده و کمالی، ۱۳۸۳: ۱۷۷).

کارکردهای یاد شده، در حفظ و ثبات خانواده و در نهایت سلامت جامعه، نقش اساسی دارند. دورکیم و پارسونز که دیدگاه کارکردگرایی معاصر را مطرح کرده‌اند، بر تقسیم کار در خانواده تأکید دارند و بر این باور هستند که تشکیل خانواده، این امکان را فراهم می‌آورد تا کارکردهایی را انجام شود که دیگر نهادها به اندازه کافی نمی‌توانند از عهده آن برآیند. پارسونز، یکی از کارکردهای اساسی خانواده را «تولید نسل» اعلام می‌کند، اما صرف وجود افراد انسانی را برای تشکیل و پیشبرد جامعه و رسیدن به اهداف آن کافی نمی‌داند؛ زیرا لازم است این افراد به افراد اجتماعی تبدیل شوند. به عبارت دیگر افراد باید پیوستگی خود را با جامعه و نیاز خود را به جامعه درک کنند. از نظر پارسونز، جامعه‌پذیر کردن فرزند، او را برای حضور اجتماعی و احراز مناصب اجتماعی و شغلی متناسب با توان و ویژگی‌های او آماده می‌کند و فرد متناسب با فرهنگ محل تولد و سکونت، جامعه‌پذیر می‌شود (میشل، ۱۳۵۴: ۸۰).

کارکردگرایان پارسونزی معتقد هستند زنان نقش «عاطفی» در خانواده ایفا می‌کنند، مطیع، بشاش و با محبت و احساساتی هستند؛ در حالی که مردان به‌عنوان نان‌آور و به لحاظ اخلاقی و رفتاری پرخاشگر، رهبر و راه‌گشا، خلّاق و با ابتکار هستند (وود و شرمن، ۱۳۷۲: ۱۳۰). پارسونز که نقش‌های خانوادگی را متناسب با ویژگی‌ها و توانمندی‌های طبیعی زن و مرد تفکیک می‌کند، بر این باور است که «این فقط مرد است که در نظام اقتصادی نقشی بر عهده دارد» (میشل، ۱۳۵۴: ۷۱). در واقع در چارچوب خانواده، دو جنس با ایفای نقش‌های متفاوت، یکدیگر را تکمیل می‌کنند و یک واحد کارکردی در قالب خانواده شکل می‌دهند. از نظر طرفداران مکتب کارکردگرایی، هرگونه تغییری در این نقش‌ها و کارکردها، پیامدهایی در پی خواهد داشت که پایداری خانواده‌ها و سلامت جامعه را در معرض خطر جدی قرار خواهد داد.

این دیدگاه، به میزان زیادی با آموزه‌های دینی همخوانی و سازگاری دارد. در اسلام، زن مجبور به انجام دادن کار در خانه یا خارج از خانه نیست. در صورت تمایل به انجام دادن داوطلبانه کارهای خانه، تقسیم کار با توجه به توانمندی‌های جسمی - روحی زن و مرد، ملاک

عمل قرار می‌گیرد. در این رابطه اغلب به تقسیم کار بین حضرت علی(ع) و حضرت زهراء(س)، توسط پیامبر گرامی اسلام اشاره می‌شود(مظاهری، ۱۳۷۶: ۵۷ و ۹۴). بر اساس آموزه‌های اسلامی، نزدیک‌ترین رابطه عاطفی میان زن و شوهر برقرار می‌شود؛ که امری اساسی در تأمین سلامت روانی طرفین است. قرآن، زن و مرد را به لباسی برای یکدیگر تشبیه کرده(بقره، ۱۸۷) و به این ترتیب رابطه زن و شوهر را به زیباترین شکل توصیف می‌کند؛ زیرا لباس مایه آرامش است، ضمن آن که وسیله‌ای برای پوشاندن نقاطی از بدن است که فرد مایل نیست دیگران آن را مشاهده کنند، وسیله حفظ فرد از سرما و گرما و خطرهایی است که ممکن است بر بدن وارد شود(سالاری فر، ۱۳۸۹: ۵۵). در اسلام، روابط جنسی در چارچوب خانواده باید تنظیم شود. تأمین مخارج اقتصادی خانواده به عهده مرد است و زن هیچ مسئولیتی در این خصوص ندارد. آموزه‌های اسلامی مسئولیت والدین را در برابر کودکان، پس از مسئولیت زن و شوهر نسبت به یکدیگر، مهم‌ترین رکن به شمار آورده و در این رابطه به مراحل رشد کودک، حتی قبل از انعقاد نطفه توجه کرده است(سالاری فر، ۱۳۸۹: ۸۰ و ۸۱)؛ همچنین تأکید خاصی بر تولید مثل و تداوم نسل دارد. بر اساس حدیثی معروف از پیامبر اسلام(ص) نقل شده است که ایشان، تعداد هرچه بیشتر امت مسلمان را وسیله مباحثات خود به دیگر امت‌ها در روز رستاخیز اعلام کرده‌اند(بستان، ۱۳۸۹: ۷۱).

کارکردهای خانواده، به گونه‌ای که تا دهه‌های اخیر مطرح بود، امروزه، به‌عنوان نگرشی سنتی تلقی شده و درباره اعتبار آن با تغییر شرایط اجتماعی و طرح ایده‌ها و ارزش‌های نوظهور، از جمله نظرات فمینیست‌ها، تردید شده است. فمینیست‌ها، از خانواده به‌عنوان مظهر تبعیض میان زن و شوهر یاد می‌کنند و آن را عرصه و تجلی‌گاه نابرابری‌های اجتماعی، اقتصادی و حقوقی میان زوجین می‌دانند. نظریه‌های فمینیستی، نقش‌های جنسیتی را نمی‌پذیرند و زنان را در موقعیت نابرابر با مردان و یک گروه ستم‌دیده می‌دانند که قربانی نظام مردسالارانه شده‌اند(ریترز، ۱۳۸۳: ۵۱۵). موج اول فمینیسم(فمینیست‌های لیبرال)، با طرح نابرابری‌های حقوقی - اجتماعی بین دو جنس در اجتماع و از جمله در چارچوب خانواده، در باورهای مرتبط با نقش‌های متفاوت زن و مرد تزلزل ایجاد کرد و فمینیسم رادیکال خواهان واژگونی و تغییر ساختار نهادهای موجود در جامعه شد، چرا که همه آن‌ها را منعکس کننده و نماد ایده‌ها و رفتارهای مردسالارانه در جامعه می‌دانست.



گسترش این نظریات در قرن بیستم و صدور موج‌های فمینیسم به جوامع مختلف به‌عنوان یکی از پیامدهای فرهنگی جهانی شدن، به تغییرات فکری و نگرشی، در ارتباط با خانواده منتهی شد. از سوی دیگر افزایش سطح تحصیلات زنان، دسترسی آسان و گسترده به رسانه‌ها، اشتغال و استقلال اقتصادی زنان، کوچک شدن ابعاد خانواده و پیشرفت‌های تکنولوژیک - که در بهره‌مندی زنان از اوقات فراغت بیشتر و در نتیجه مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی مؤثر بوده است -، کارکردهای اساسی خانواده را، زیر سؤال برد، به طوری که امروزه زنان در نقش‌های محدود گذشته، احساس پوچی و بیهودگی می‌کنند. این در حالی است که بیشتر مردان با وجود آگاهی نسبت به تغییر شرایط اجتماعی و تحول در موقعیت زنان، همانند گذشته خود را جنس برتر می‌دانند و حاضر به از دست دادن اقتدار خود در حوزه خانواده نیستند.

تحلیل این وضعیت، از منظر تئوری‌های کنش متقابل نیز به نتیجه مشابهی می‌انجامد. نظریه کنش‌گرایی متقابل، بر نمادهایی متمرکز است که در فرآیند کنش با دیگران حاصل می‌شود. هربرت بلامر (۱۹۶۹) موجزترین صورت‌بندی ممکن را از مفروضات این نظریه ارائه داده است (کرایب، ۱۳۷۸: ۱۱۰-۱۰۹):

۱. انسان‌ها بر مبنای معنایی که چیزها برای آن‌ها دارند، روی آن عمل می‌کنند؛
۲. این معانی محصول کنش متقابل اجتماعی در جامعه بشری هستند؛
۳. در جریان یک فرآیند تفسیری که هر فرد در برخورد با نشانه‌ها به کار می‌گیرد، این معانی جرح و تعدیل و کنترل می‌شوند.

به بیان دیگر می‌توان گفت نماد معنادار نوعی معنای مشترک است. این معنای مشترک در جریان کنش متقابل تکوین یافته است. این معانی، در حال تغییر هستند. بنابراین، هیچ چیز در خلاء اتفاق نمی‌افتد؛ از جمله نقش‌هایی که هر فرد در زندگی به عهده دارد. نقش‌ها تا اندازه زیادی در ارتباط با فرد دیگر تعریف می‌شوند. مفهوم نقش در مکتب کنش‌گرایی متقابل، مفهومی اساسی بوده و به معنای انتظاراتی است که دیگران از رفتار ما در شرایط معین دارند (کرایب، ۱۳۷۸: ۱۱۲). در این صورت چنانچه انتظارات یک فرد از نقش خود، از انتظارات دیگران از نقش او متفاوت باشد، فرد دچار تعارض نقش شده و با تناقض‌ها و ناسازگاری‌ها مواجه خواهد شد. این امر در شرایط کنونی جامعه، با توجه به انتظارات زنان از

نقش خود و تفاوت آن با انتظارات مردان از نقش زنان، می‌تواند در ارتباط با طلاق، تبیین مناسبی را ارائه دهد.

تغییر نگرش نسبت به طلاق: اگر واژه «نگرش» به معنای تلقی نسبت به ارزش‌ها و باورها تعریف شود، باید پذیرفت که نگرش‌ها بر ارزش‌ها مبتنی هستند. از «ارزش»، تعریف واحدی ارائه نشده است که مورد توافق جامعه‌شناسان باشد؛ این در حالی است که درباره تأثیر ارزش‌ها بر رفتار و شیوه عمل، اتفاق نظر کامل وجود دارد. پارسونز، ارزش‌ها را راهنمای کنش می‌داند (ادیبی و انصاری، ۱۳۵۸: ۷۱). در واقع ارزش‌ها بر گستره وسیعی از انتخاب‌های زندگی انسان مانند شغل، همسر و... تأثیر می‌گذارند (خلیفه، ۱۳۷۸؛ ریچاردز^۱، ۱۹۹۱). اسپیگال^۲ نیز بر این باور است که جهت‌گیری ارزشی بر ادراکات فرد از زمان، طبیعت، روابط نوع انسانی در طبیعت و چگونگی رابطه انسان‌ها با یکدیگر تأثیر می‌گذارد. ارزش‌ها چارچوبی را فراهم می‌آورند که از طریق آن افراد زندگی و وضعیت‌های فردی را درک می‌کنند (گانل^۳، ۲۰۰۷: ۳). بنابراین، ارزش‌ها در هر لحظه از طریق رفتار و اعمال ما ظاهر می‌شوند و در تفسیر و تعیین مجازات‌های اجتماعی موجود یا نوظهور استفاده می‌شوند (شوارتز و ساجی^۴، ۲۰۰۰: ۴۷۰).

با توجه به این که ارزش‌های اجتماعی، بازتاب شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی هر جامعه‌ای هستند، در دوران‌های مختلف حیات یک جامعه، با تغییر شرایط در دو سطح فردی و اجتماعی، دستخوش تحول می‌شوند؛ در حالی که به نظر می‌رسد به دلیل پیوند آن‌ها با باورها، تغییر ناپذیر بوده یا دست کم در برابر تغییر مقاوم باشند. جیم مسترز در کتاب خود در ارتباط با حقوق در آمریکا، به این نکته اشاره کرده که ارزش‌ها تحت تأثیر عواملی چون یافته‌های علمی، تحول در عقاید مذهبی، تغییر ارزش‌های اخلاقی، ابداعات و دستاوردهای تکنولوژیکی، تغییر شرایط اقتصادی، رسانه‌ها و تغییر و تحولات جمعیتی و... دستخوش تغییر می‌شوند. از نظر او تغییر ارزشی در برخی گروه‌ها و زمینه‌ها، بیشتر قابل تشخیص است؛ از جمله در این موارد که: چه چیز اخلاقی و چه چیزی غیراخلاقی است. چه چیز گناه شخصی است و چه

-
1. Richards
 2. Spiegel
 3. Gunnell
 4. Schwartz & Sagie



چیز جرم تلقی می‌شود. تمایل به فردگرایی کمتر یا بیشتر. مطالبات مساوات طلبانه جنسیتی، نژادی و... (مسترز^۱، ۲۰۰۵). شتاب تغییر ارزش‌ها به میزان درونی شدن یک ارزش و سرعت تحولات اجتماعی بستگی دارد. اینگلهارت نیز دو فرضیه در ارتباط با تغییرنگرش نسبت به ارزش‌ها ارائه کرده است:

۱. فرضیه کمیابی: بر اساس این فرضیه، اولویت‌های فردی انعکاسی از شرایط محیطی است. این فرضیه به تغییرات کوتاه مدت یا اثرات دوره‌ای اشاره دارد.
۲. فرضیه اجتماعی شدن: بر اساس این فرضیه ارزش‌های بنیادین فرد، انعکاسی از شرایطی است که در دوران پیش از بزرگسالی فرد غالب بوده است.

فرضیه کمیابی، تمایز اساسی بین نیازهای مادی برای بقای فیزیکی، امنیت و نیازهای غیر مادی از قبیل احترام، خود اظهاری و رضایت را منعکس می‌کند. از آنجا که نیازهای مادی برای بقا ضرورت دارند، هنگامی که این نیازها برآورده شوند، تمایل به اولویت‌بخشی به سایر نیازها مانند نیازهای فرامادی فراهم می‌شوند. این امر منطبق با سلسله مراتب نیازهای مازلو است (اینگلهارت و ولزل^۲، ۲۰۰۷: ۹۸-۹۷). بر این اساس نیز می‌توان گفت نسل دوم به دلیل نداشتن برخی نگرانی‌ها در ارتباط با آینده خود، کمتر از نسل اول دغدغه‌امرار معاش و سرپناه را دارد و لذا به نیازهای دیگری که جنبه غیر مادی دارند (از جمله عشق رومانتیک) فکر می‌کند.

تغییر نگرش نسبت به ارزش‌ها در هر دوره‌ای وجود داشته است؛ اما آنچه در این میان به گفته لسنسکی عجیب به نظر می‌آید، سرعت بی‌سابقه تغییرات در عصر حاضر است، به طوری که تمام جوامع بشری و تمام زمینه‌های تجربیات انسانی با این تغییرات پر شتاب درگیر شده‌اند (لسنسکی و لسنسکی، ۱۳۶۹: ۳).

تغییرات نگرشی در سطح فردی، با توجه به درجات متفاوت درونی شدن ارزش‌های اجتماعی صورت می‌گیرد. این امر نیز به نوبه خود تحت تأثیر عواملی چون مذهب، قومیت، جنسیت و... قرار دارد. در سطح کلان، تغییر نگرش‌ها به عنوان یک پدیده اجتماعی مطرح است

و از عواملی چون جهانی شدن و مدرنیزاسیون از عوامل مهم تأثیرگذار در این رابطه یاد می‌شود. اینگلهارت بر این باور است که جهانی شدن، موجب می‌شود ارزش‌های بقا به سمت ارزش‌های خود شکوفایی سوق یابد. او همچنین معتقد است مدرنیزاسیون و صنعتی شدن، ارزش‌های سنتی را به ارزش‌های سکولار تغییر داد. این تغییرات به تدریج در جریان انتقال از جوامع پیش از صنعتی به جوامع صنعتی رخ داد و به روند مسلط تبدیل شد (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۷: ۲۰). در جوامع پیش صنعتی بر همنوایی اجتماعی بیش از فردگرایی تأکید می‌شود. در چنین جوامعی مردم برای اقتدار، ارزش و احترام بیشتری قائل هستند و طلاق، سقط جنین، خودکشی و... به شدت رد می‌شود. بنابراین، ارزش‌ها با تأثیر گرفتن از شرایط فردی و اجتماعی تغییر می‌کنند و همراه با آن بسیاری از باورها فرو می‌ریزد که به‌طور طبیعی پیامدهایی را در روابط میان افراد در حوزه‌های مختلف اجتماعی و از جمله خانواده در پی خواهد داشت. در پژوهش حاضر، این تأثیرگذاری در ارتباط با باورها و ارزش‌های مرتبط با خانواده، بررسی شده است.

تغییر تلقی نسبت به ارزش‌های مرتبط با خانواده و عوامل مؤثر بر آن:

یک خانواده با ازدواج و پیوند زناشویی تشکیل می‌شود و تا زمانی به حیات خود ادامه می‌دهد که کارکردهای آن به گونه‌ای طبیعی جریان داشته باشد. به بیان دیگر اگر در هریک از کارکردهای آن اختلال ایجاد شود و زوجین قادر به تطابق خود با شرایط جدید نباشند، خانواده به سمت فروپاشی و اضمحلال می‌رود. رایج‌ترین شکل این از هم گسستن، طلاق و جدایی رسمی و قانونی زن و شوهر از یکدیگر است. پدیده‌ای که در سراسر جهان به‌طور روزافزون در جریان است و همان گونه که اشاره شد، به روایت آمار و ارقام در ایران نیز طی دهه‌های اخیر، روند صعودی هشدار دهنده‌ای داشته است. به نظر می‌رسد علل و عوامل گوناگونی سبب گرایش زنان به طلاق و در نتیجه افزایش میزان آن در ایران شده باشد؛ که تغییر ارزش‌ها، از اهم آن‌ها به شمار می‌رود. مهم‌ترین تغییر ارزشی در قلمرو خانواده، در ارتباط با تقسیم نقش‌های سنتی رخ داده و این تغییر در دختران بیشتر از پسران مشهود است (اعزاز، ۱۳۹۰: ۵۸). به بیان دیگر، زنان بیش از پیش، خواهان برابری نقش و مسئولیت‌های خانوادگی از طریق مشارکت مردان در انجام دادن امور خانه هستند؛ در حالی که نظام ارزشی مردان - جز در موارد



استثناء، همچنان مبتنی بر باورهای گذشته در خصوص این نقش‌ها قرار دارد و بر مبنای همین باورها بیشتر آن‌ها خود را جنس برتر دانسته و زن را پست‌تر و پایین‌تر از خود می‌دانند (اگ برن و نیم کوف، ۱۳۸۰: ۳۷۹).

تفاوت‌های نگرشی و ارزشی، اگرچه در ابتدای شروع زندگی مشترک، ممکن است خیلی برای طرفین با اهمیت جلوه نکند یا حتی در بسیاری از موارد، امکان دارد جالب و جاذب هم باشند؛ اما باید گفت که تفاوت‌ها به تدریج تبدیل به تضاد می‌شود و تضادهای ارزشی، در نهایت ریسک طلاق را بالا می‌برند؛ زیرا منشأ بسیاری از ناسازگاری‌ها می‌شوند.

تغییر نگرش نسبت به ارزش‌ها و باورها در قلمرو خانواده، تحت تأثیر عوامل گوناگونی رخ داده است که در ابتدا شهرنشینی و سپس جهانی شدن و گسترش ارتباطات رسانه‌ای و همچنین آگاهی زنان از حقوق و حمایت‌های قانونی، از مهم‌ترین آن‌ها به شمار می‌رود. صنعتی شدن و شهرنشینی و به دنبال آن، ایجاد نهادهای جایگزین توسط دولت‌ها، خانواده را به سمت از دست دادن برخی از کارکردهای پیشین خود سوق داد و آن را از نهاد نسبتاً خودکفا به نهادی تبدیل کرد که کارکردهای اصلی آن توزیع عاطفه و شکل‌دهی به شخصیت بود (بستان، ۱۳۸۹: ۱۱۳). جهانی شدن نیز به‌عنوان پدیده‌ای چند بُعدی، با تأثیرگذاری بر همه عرصه‌های حیات اجتماعی از جمله اقتصاد، سیاست و فرهنگ، به شکل مستقیم و غیر مستقیم خانواده را نیز دستخوش تغییر و تحولی اساسی کرده است؛ به گونه‌ای که به اعتقاد برخی از صاحب‌نظران توانسته است ساختار خانواده را زیر و رو کند و الگویی کاملاً متفاوت از آن ارائه دهد. این امر به طور اساسی با تأثیرگذاری بر دیدگاه‌ها و ارزش‌های مربوط به خانواده رخ داده است. ارزش‌هایی که تعیین‌کننده نقش‌ها و عملکردهای اعضای خانواده هستند. در حال حاضر، شرایط جامعه به گونه‌ای دگرگون شده که بسیاری از ارزش‌ها و باورهای تردیدناپذیر در گذشته زیر سؤال رفته است. از جمله این موارد می‌توان به بی‌اعتباری تلقی رایج از نقش‌های زنانه و مردانه در خانواده اشاره کرد. این تردید به ویژه در زنان شاغل رخ داده است.

از سوی دیگر، آگاهی زنان از حقوق خود، که تحت تأثیر عوامل اجتماعی همچون

تحصیلات و سهولت دسترسی به رسانه‌ها شکل گرفته؛ زن ایرانی را نسبت به این موضوع واقف ساخته است که او می‌تواند در ازای انجام‌دادن کارهای خانه یا حتی شیردادن به نوزاد خود، از شوهر مطالبه مالی داشته باشد؛ حقوق و درآمد و ارثیه خود را پس‌انداز کند، قانون به او این اجازه را داده که ضمن عقد نکاح و یا در قالب عقد لازم دیگری، شروطی را به امضای مرد برساند (خدادادپور، ۱۳۸۸: ۳۰۷) و حقوقی از قبیل حق تحصیل، حق مسکن، حق طلاق، حق خروج از کشور و... را از آن خود کند. طبق قانون مدنی ایران، زن می‌تواند مهریه عندالمطالبه خود را هر زمان که اراده کند، به اجرا بگذارد؛ زیرا بر اساس ماده ۸۲۰ ق.م.ا. به مجرد عقد، زن مالک مهر می‌شود و می‌تواند هر نوع تصرفی که بخواهد در آن بنماید (صفایی و امامی، ۱۳۷۸: ۱۵۸). آگاهی زنان نسبت به این حقوق، باورها و ارزش‌های گذشته را در خصوص ضرورت اتخاذ صبر و تحمل، کم رنگ کرده است. استفاده از این حقوق، به ویژه مطالبه مهریه، به نوبه خود می‌تواند خصومت مرد را برانگیزد و موجب اقدام او برای طلاق شود.

باید گفت این عوامل، هم به لحاظ روان‌شناختی و هم از نظر جامعه‌شناختی بر گرایش به طلاق در زنان می‌تواند تأثیرگذار باشد. نوشتار حاضر به جنبه جامعه‌شناختی این پدیده توجه کرده و از منظر تغییر نگرش زنان نسبت به ارزش‌های اجتماعی آن را بررسی کرده است.

روش

پژوهش حاضر توصیفی - تحلیلی بود و اطلاعات مورد نیاز آن به شیوه پیمایشی گردآوری شد. جامعه آماری پژوهش را بانوان ۱۵-۶۰ ساله ساکن تهران تشکیل دادند. نمونه پژوهش - شامل ۵۰۰ نفر - به شیوه تصادفی هدفمند از ۵ نقطه (شمال، جنوب، مرکز، شرق و غرب) شهر تهران، انتخاب شدند و پس از توجیه شدن توسط پرسشگران، به تکمیل پرسشنامه محقق ساخته اقدام کردند. انتخاب تهران به این دلیل بود که این منطقه در مقایسه با سایر نقاط ایران، بالاترین میزان طلاق را داشت. همچنین با توجه به این که به گفته کارل مانهایم اشخاصی که در یک نسل واحد قرار می‌گیرند، ممکن است جهان را بسیار متفاوت از هم‌تایان خود در نسل‌های پیشین ببینند (گوردن، ۱۳۸۸: ۴۵۰)، در پژوهش حاضر به مقایسه نسلی در ارتباط با کارکردهای خانواده و گرایش به طلاق مبادرت شده است؛ به این معنا که



آزمودنی‌های ۳۰ - ۶۰ سال به‌عنوان نسل اول و آزمودنی‌های تا ۳۰ سال به‌عنوان نسل دوم، مد نظر قرار گرفته‌اند. داده‌ها با استفاده از نرم افزار SPSS تجزیه و تحلیل شد و نتایج با توجه به وجود یا نبود همبستگی بین متغیرها ارائه شده است.

یافته‌ها

پژوهش پیمایشی حاضر، در ارتباط با ارزش‌ها و ملاک‌های مرتبط با همسرگزینی و کارکردهای خانواده در دو نسل از بانوان ساکن تهران، به اجرا در آمد. «نسل»^۱ بر اساس تعریف فرهنگ جامعه‌شناسی عبارت است از: شکلی از گروه سنی شامل اعضای از یک جامعه که تقریباً در یک زمان به دنیا آمده‌اند (گوردن، ۱۳۸۸: ۴۵۰). فرهنگ علوم اجتماعی نیز آن را عبارت از فاصله زمانی بین تولد اعضای از جامعه می‌داند که همزمان زاده شده‌اند و تولد فرزند آن‌ها؛ که دانشمندان علوم اجتماعی آن را از لحاظ آماری دوره معینی فرض می‌کنند که معمولاً ۳۰ سال است (گولد و کولب، ۱۳۷۶: ۸۴۳).

از ۵۰۰ نفر آزمودنی این پژوهش، ۵۲/۱ درصد (۲۶۰ نفر) بین ۳۰-۱۵ سال سن داشتند که به‌عنوان نسل دوم و ۴۶ درصد (۲۳۰ نفر) بین ۶۰-۳۰ سال داشتند که در این پژوهش به‌عنوان نسل اول مد نظر قرار گرفتند. بقیه آزمودنی‌ها، بیش از ۶۰ سال سن داشتند که در تجزیه و تحلیل اطلاعات کنار گذاشته شدند. بر اساس یافته‌های پژوهش حاضر، مهم‌ترین تغییر و تحول ارزشی در قلمرو خانواده، که سبب تمایز دو نسل از یکدیگر شده، در موارد زیر رخ داده است:

(۱) کم رنگ شدن نقش اقتصادی مرد در خانواده:

تغییر نگاه زنان به نقش اقتصادی شوهر در تأمین هزینه‌های زندگی در جوامع امروزی، خواه به دلیل بیکاری و خواه به دلیل ناکافی بودن درآمد مرد، از یک سو و اشتغال زنان در خارج از خانه از سوی دیگر، به تضعیف باور نسبت به نقش نان‌آوری مرد در خانواده انجامیده است. اشتغال، به زنان اعتماد به نفس بخشیده و آن‌ها را از تحمل شرایط سخت در زندگی مشترک برحذر داشته است. پردازش آمار برگرفته از سرشماری کشور در سال ۸۵ نشان

1. generation

می‌دهد ۸۳/۳۱ درصد زنانی که مبادرت به طلاق کرده‌اند، شاغل بوده‌اند.^۱ این امر اگرچه از نظر برخی نشان‌دهنده آن است که اشتغال زنان یکی از عوامل اصلی افزایش میزان طلاق در کشور است؛ به این معنی نیز می‌تواند باشد که اشتغال سبب شده زن مجبور نباشد به دلایل اقتصادی و تنها برای ادامه حیات، شرایط سخت و نامطلوب را تاب آورد؛ درست برخلاف گذشته که زنان با همین هدف، مصلحت می‌دیدند چنین شرایطی را تحمل کنند (کوئن، ۱۳۷۲: ۱۴۲). در همین راستا، یافته‌های این پژوهش نشان داد بین متغیر «نسل» (سن آزمودنی‌ها) و متغیر «نقش اقتصادی مرد در خانواده»، همبستگی وجود دارد.

جدول ۱: نظر آزمودنی‌ها نسبت به نقش اقتصادی مرد در خانواده

نقش اقتصادی مرد	نسل اول	نسل دوم	جمع کل
نقش اقتصادی در خانواده فقط به عهده مرد است.	۱۲۶	۹۸	۲۲۴
از نظر اقتصادی زن و مرد نقشی برابر در خانواده بر عهده دارند.	۸۵	۱۲۵	۲۱۰
نقش اقتصادی زن در خانواده مهم تر از مرد است.	۱۸	۳۵	۵۳
جمع کل	۲۲۹	۲۵۸	۴۸۷
	٪۵۵	٪۳۸	٪۴۶
	٪۳۷/۲	٪۴۸/۵	٪۴۳/۲
	٪۷/۸	٪۱۳/۵	٪۱۰/۸
	٪۱۰۰	٪۱۰۰	٪۱۰۰

بدون پاسخ: ۳

در ارتباط با جدول بالا، آزمون مجذور خی (chi-squ) با $p=0/000$ و $df=1$ همبستگی بین متغیرهای نسل و نقش اقتصادی مرد را نشان می‌دهد. به این معنا که در نسل اول - در مقایسه با نسل جوان - درصد بیشتری، نقش اقتصادی مرد در خانواده را باور دارند. این باور در نسل جوان کم رنگ شده است؛ در حالی که بر اساس ماده ۱۰۶ قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران، نفقه زوجه دائم به عهده شوهر است (کاتوزیان، ۱۳۷۵: ۱۴۰).



(۲) کوچک شدن ابعاد خانواده و محدودیت نقش آن در تربیت کودکان:

کاهش تعداد فرزندان و همچنین دخالت دولت و نهادهای اجتماعی در امر تربیت و جامعه‌پذیری کودکان، کارکرد جامعه‌پذیری کودکان توسط خانواده را محدود کرده است؛ ضمن آن‌که خانواده نیز ارزش‌هایی را به کودکان انتقال می‌دهد، که در جاهای دیگر تعیین شده است. به عبارت دیگر خانواده یک مأمور است و نه یک آمر (باتامور، ۲۵۳۵: ۲۰۲). محدود شدن ابعاد خانواده و کارکرد تربیتی آن، برای زن و شوهر این امکان را فراهم آورده که درباره طلاق و جدایی، دغدغه خاطر چندانی نداشته باشند. در همین رابطه لازم است به آمار اعلام شده از سوی معاونت دفتر امور آسیب دیدگان سازمان بهزیستی کشور اشاره شود. براساس این آمار، ۳۲ درصد زوجینی که در سال‌های ۸۶-۸۵ درخواست طلاق کرده‌اند، بدون فرزند بوده‌اند و بیش از یک سوم کسانی که دارای فرزند بوده‌اند، فقط یک فرزند داشته‌اند^۱. این امر نشان‌دهنده آن است که اولاً: تبدیل خانواده گسترده به هسته‌ای و همچنین کم شدن تعداد فرزندان، از عوامل مداخله‌گر در امر طلاق است؛ زیرا تبدیل خانواده گسترده به هسته‌ای، بار عاطفی سنگینی را بر دوش زوجین می‌گذارد که کوتاهی و غفلت از آن، پیامدهای ناگواری را به همراه خواهد داشت و لذا همین امر یکی از علل و عوامل مهم در امر جدایی به شمار می‌رود؛ ضمن آن که هرچه تعداد کودکان کمتر باشد، والدین با خیال راحت‌تری خانواده را ترک کرده و اقدام به طلاق می‌کنند.

نتایج پژوهش حاضر نشان‌دهنده آن است که بین متغیر نسل و تعداد ایده‌آل فرزند، رابطه معنادار آماری وجود دارد؛ به این معنا که در مجموع ۶۵ درصد نسل جوان (۱۵-۳۰ سال)، اعم از تحصیل کرده دانشگاهی یا دارای تحصیلات پایین‌تر، گزینه‌های «یک فرزند» و «۲ فرزند» را و ۷۴/۸ درصد نسل اول، سه فرزند و بیشتر را به‌عنوان تعداد مطلوب فرزند برای خانواده، انتخاب کرده‌اند. از این درصد، ۴۴/۲ درصد نسل جوان، تعداد ۲ فرزند را تعداد مطلوب دانسته‌اند.

جدول ۲: نظر آزمودنی‌ها در ارتباط با تعداد مطلوب فرزند

تعداد مطلوب فرزند	نسل اول	نسل دوم	جمع
یک فرزند	۱۰	۵۴	۶۴
	٪۴/۳	٪۲۰/۸	٪۱۳/۲
دو فرزند	۴۸	۱۱۵	۱۶۳
	٪۲۰/۹	٪۴۴/۲	٪۳۳/۲
سه فرزند	۹۸	۸۳	۱۸۱
	٪۴۲/۶	٪۳۱/۹	٪۳۷
چهار فرزند و بیشتر	۷۴	۸	۸۲
	٪۳۲/۲	٪۳/۱	٪۱۶/۶
جمع کل	۲۳۰	۲۶۰	۴۹۰
	٪۱۰۰	٪۱۰۰	٪۱۰۰

آزمون مجذور خی (chi-squ) با $p=0/000$ و $df=1$ همبستگی بین دو متغیر «نسل» و «تعداد مطلوب فرزند» را تأیید می‌کند. در این خصوص بین «میزان تحصیلات» و «تعداد ایده‌آل فرزند» با $P=0/122$ رابطه معنادار آماری یافت نشد. ضمن آن که در صد بالایی از نسل جوان (۷۵ درصد)، در مقایسه با نسل مادران خود (۳۷ درصد)، معتقد هستند که در آماده‌سازی کودکان برای ورود به جامعه، مراکز آموزشی نقش مهم‌تری را در مقایسه با والدین ایفا می‌کنند. آزمون مجذور خی (chi-squ) با $p=0/000$ و $df=1$ این رابطه معنادار آماری را تأیید می‌کند.

جدول ۳: نظر آزمودنی‌ها درباره نقش مراکز آموزشی - تربیتی در اجتماعی کردن کودکان

مهم‌ترین عامل جامعه‌پذیری کودکان	نسل اول	نسل دوم	جمع کل
خانواده	۱۴۵	۶۳	۲۰۸
	٪۶۳	٪۲۵	٪۴۳/۱۵
مراکز آموزشی-تربیتی خارج از خانه	۸۵	۱۸۹	۲۷۴
	٪۳۷	٪۷۵	٪۵۶/۸۵
جمع کل	۲۳۰	۲۵۲	۴۸۲
	٪۱۰۰	٪۱۰۰	٪۱۰۰



(۳) تضعیف نقش عاطفی خانواده:

گسترش آزادی‌های جنسی و فراهم شدن امکان ارضای جنسی - عاطفی در خارج از چارچوب خانواده، از طریق شیوه‌های غیر نهادینه یا غیر هنجاری تأثیر جالب توجهی بر تغییر کارکرد خانواده در زمینه رفتار جنسی داشته است (بستان، ۱۳۸۹: ۱۱۴). در جامعه ما نیز با وجود پاره‌ای ممنوعیت‌ها و توصیه‌های اسلامی و قانونی، برقراری رابطه جنسی مرد با زنانی غیر از همسر خود، - که پیامدهای آن به دلیل بی‌بند و باری اخلاقی برخی از جوانان، روز به روز بیشتر گریبان خانواده‌ها را می‌گیرد- از مواردی است که زنان آن را به‌عنوان خیانت مرد نسبت به خود تلقی کرده و پس از آگاهی از چنین روابطی که اغلب پنهانی برقرار می‌شود، دیگر حاضر به ادامه زندگی با چنین مردی نیستند و در بهترین حالت معمولاً به طلاق عاطفی اقدام می‌کنند. به فرض پنهان ماندن این روابط، چون روابط عاطفی خارج از تعهدات خانوادگی موجب تجربه آرمانی و ایده‌آلی مرد از چنین روابطی می‌شود، انتظار و توقع او را از همسرش بالا می‌برد که در صورت دریافت نکردن پاسخ مناسب، روابط زناشویی آن‌ها را دچار اختلال جدی می‌کند. اگر از این موضوع که نیاز به پژوهشی جداگانه دارد بگذریم، به عامل دیگری باید اشاره کنیم که عبارت است از: درگیر شدن مرد و در مواردی نیز زن به اشتغال خارج از منزل، برای ساعات طولانی. این امر، به نوبه خود روابط عاطفی زوجین را تحت تأثیر قرار می‌دهد و آن را دچار اختلال می‌کند. در حالی که در اسلام، به حضور در خانواده و همراهی با خانواده تأکیدی ویژه شده است. پیامبر اسلام، حضرت محمد (ص)، نشستن نزد خانواده را از اعتکاف و عبادت در مسجد مدینه، نزد خدا محبوب تر دانسته است (سالاری فر، ۱۳۸۹، ص ۱۲۷). علاوه بر این تلقی زنان از نقش عاطفی خود در خانواده نیز دستخوش تغییر شده است. جدول زیر نشان می‌دهد نسل جدید کمتر از نسل گذشته این باور را دارد که زن، نقش عاطفی پر رنگ‌تری را باید در خانواده ایفا کند.

جدول ۴: نظر آزمودنی‌ها نسبت به نقش عاطفی زن در خانواده

تلقی نسبت به نقش عاطفی زن در خانواده	نسل اول	نسل دوم	جمع کل
نقش عاطفی زن در خانواده باید بیشتر از مرد باشد.	۱۲۶	۷۱	۱۹۷
	%۵۵/۳	%۲۷/۳	
	%۶۳/۹	%۳۶/۱	%۱۰۰
نقش عاطفی مرد در خانواده باید بیشتر از زن باشد.	۴۸	۹۲	۱۴۰
	%۲۱	%۳۵/۴	
	%۳۴/۳	%۶۵/۷	%۱۰۰
بین زن و مرد در ایفای نقش عاطفی در خانواده نباید تفاوتی باشد.	۵۴	۹۷	۱۵۱
	%۳۲/۷	%۳۷/۳	
	%۳۵/۷۵	%۶۴/۲۵	%۱۰۰
جمع کل	۲۲۸	۲۶۰	۴۸۸
	%۱۰۰	%۱۰۰	%۱۰۰

بدون پاسخ: ۲

یافته‌های جدول بالا نشان می‌دهد ۶۳/۹ درصد از آزمودنی‌های معتقد به ایفای نقش عاطفی توسط زن در خانواده، از نسل اول هستند و فقط ۳۶/۱ درصد آن‌ها که از نسل دوم هستند بر این باور هستند که نقش عاطفی زن در خانواده باید بیشتر از مرد باشد. این در حالی است که ۳۷/۳ درصد از آزمودنی‌های نسل دوم در مقابل ۲۳/۷ درصد نسل اول، معتقد هستند که این نقش توسط هر دو (مرد و زن) باید ایفا شود و تفاوتی در این خصوص نباید وجود داشته باشد. آزمون مجذور خی نیز با $p=0/001$ و $df=1$ همبستگی بین دو متغیر «نسل» (سن آزمودنی‌ها) و متغیر «تلقی از نقش عاطفی زن در خانواده»، را تأیید می‌کند.

(۴) تغییر تلقی زنان از طلاق:

عامل دیگری که به نظر می‌رسد موجب سیر صعودی طلاق شده است، تغییر نگرش نسبت به طلاق است (بروس، ۱۳۷۲: ۱۴۲). در حالی که از نظر اسلام، هیچ چیز در پیشگاه خداوند منفورتر از خانه‌ای نیست که در اسلام به جدایی (طلاق) ویران شود (بهشتی، ۱۳۸۸: ۳۷۵)؛ پذیرش تدریجی این باور توسط جامعه که طلاق امری نکوهیده و مذموم نیست، سبب جلب حمایت‌های اجتماعی و فرو ریختن قبح و زشتی این اقدام شده است؛ حتی برخی مدعی



هستند که طلاق زمینه‌ساز زندگی شادتری برای بزرگسالان و نجات کودکان از محیط نامطلوب چنین خانواده‌هایی می‌شود (آماتو^۱، ۲۰۰۰). در همین رابطه جمله معروف رابرت نیزبت - که می‌گوید: مسائل اجتماعی حتی ناگوارترین و بدترین آن‌ها، معمولاً ریشه در ارزش‌هایی دارد که به شدت از سوی ما تأیید می‌شوند (معدفر، ۱۳۷۹: ۴۱) - گویاترین بیان را در این باره ارائه می‌دهد؛ که حمایت‌های اجتماعی تا چه اندازه می‌توانند در تغییر نگرش نسبت به ارزش‌ها مؤثر واقع شوند. چنانچه تلقی از طلاق این باشد که این امر به شرایط مشاخره‌آمیز در خانواده پایان می‌دهد و کودکان را از استرس و نگرانی دور می‌کند، در این صورت نمی‌تواند امری مذموم تلقی شود و مورد حمایت جامعه نباشد.

این تغییرات نگرشی گویای این واقعیت است که ارزش‌های مرتبط با حفظ نهاد خانواده، دگرگون شده و ارزش‌های فردگرایانه، جایگزین آن‌ها شده که در نهایت به نوعی سطحی‌نگری در امر خانواده انجامیده است. نتایج این پژوهش نیز نشان داد ۶۸ درصد از آزمودنی‌های نسل جوان، امر طلاق را مذموم نمی‌دانند؛ در حالی که ۷۷/۱ درصد از آزمودنی‌های نسل اول، آن را امر ناپسندی دانسته‌اند که باید حتی الامکان از آن پرهیز کرد.

جدول ۵: نظر آزمودنی‌ها نسبت به طلاق

تلقی نسبت به طلاق	نسل اول	نسل دوم	جمع کل
طلاق، امر ناپسندی است و تا حد امکان باید از آن پرهیز کرد	۱۷۵ ٪۷۷/۱	۸۳ ٪۳۲	۲۵۸ ٪۵۳
طلاق برای رهایی از شرایط نامساعد زندگی مشترک، بهترین گزینه است	۵۲ ٪۲۲/۸	۱۷۷ ٪۶۸	۲۲۹ ٪۴۷
جمع کل	۲۲۷ ٪۱۰۰	۲۶۰ ٪۱۰۰	۴۸۷ ٪۱۰۰

بدون پاسخ: ۳

(۵) تغییر معیارهای ازدواج:

نتایج این پژوهش نشان داد، در ارتباط با معیارهای ازدواج نیز، بین دو نسل از آزمودنی‌ها، تفاوت‌های معناداری وجود دارد. در این رابطه ۴ معیار اصلی در نظر گرفته شد:

الف- معیارهای اخلاقی (پایبندی به موازین اخلاقی)

معیارهای مرتبط با پایگاه اجتماعی (سطح تحصیلات، میزان درآمد)

ج- معیار عاطفی - روانی (عشق)

د- معیارهای فیزیکی (آراستگی و زیبایی ظاهر).

تجزیه و تحلیل آماری نتایج به دست آمده از این پژوهش، نشان داد که سه اولویت نخست نسل اول در همسرگزینی، به ترتیب عبارت است از: میزان درآمد همسر (۳۵/۲ درصد)، پایبندی همسر به موازین مذهبی (۲۷ درصد) و پایبندی به موازین اخلاقی (۱۷/۴ درصد). در حالی که سه اولویت نخست نسل دوم در همسرگزینی، به ترتیب عبارت بوده است از: عشق (۳۶/۴ درصد)، اخلاق (۳۱ درصد) و میزان درآمد همسر (۱۴/۷ درصد). به بیان دیگر بالاترین درصد در نسل دومی‌ها (۱۵-۳۰ سال)، به عامل «عشق» برای همسرگزینی، اولویت اول را داده؛ در حالی که بالاترین درصد آزمودنی‌های نسل اول (۳۰-۶۰ سال)، عامل اقتصادی و میزان درآمد همسر را در اولویت اول معیارهای خود برای همسرگزینی قرار داده است.

جدول ۶: توزیع فراوانی آزمودنی‌ها به تفکیک اولویت اول در معیارهای انتخاب همسر

معیارهای ازدواج	نسل اول (۳۰-۶۰ ساله)	نسل دوم (۱۵-۳۰ ساله)	جمع کل
آراستگی و زیبایی ظاهر	۳	۹	۱۲
	٪۱/۳	٪۳/۵	
	٪۲۵	٪۷۵	٪۱۰۰
میزان درآمد	۹۱	۳۰	۱۲۱
	٪۳۹/۶	٪۱۱/۶	
	٪۷۵	٪۲۵	٪۱۰۰
عشق	۵	۱۰۲	۱۰۷
	٪۲/۲	٪۳۹/۵	
	٪۴/۷	٪۹۴/۳	٪۱۰۰



ادامه جدول ۶

جمع کل	نسل دوم (۳۰-۱۵ساله)	نسل اول (۶۰-۳۰ساله)	معیارهای ازدواج
۸۲	۲۰ ٪۷/۸	۶۲ ٪۲۷	پایبندی به موازین مذهبی
٪۱۰۰	٪۲۴/۵	٪۷۵/۵	
۱۲۰	۸۰ ٪۳۱	۴۰ ٪۱۷/۴	اخلاق
٪۱۰۰	٪۶۶/۶	٪۳۳/۳	
۱۳	۹ ٪۳/۵	۴ ٪۱/۷	تحصیلات
٪۱۰۰	٪۶۸/۹	٪۳۱/۱	
۳۳	۸ ٪۳/۱	۲۵ ٪۱۰/۹	اصالت خانوادگی
٪۱۰۰	٪۲۴/۲	٪۷۵/۸	
۴۸۸	۲۵۸	۲۳۰	جمع کل
٪۱۰۰	٪۱۰۰	٪۱۰۰	

بدون پاسخ: ۲

آزمون مجذور خی (chi-squ) با $P = 0/002$ و $df=6$ نشان دهنده این رابطه معنادار آماری است. بر اساس داده‌های این جدول، معیار میزان تحصیلات همسر، برای هیچ یک از دو نسل اولویت نداشته است. بنابراین، می‌توان گفت نسل اول بیشتر به عوامل اقتصادی و نسل دوم بیشتر به عوامل روحی - روانی برای انتخاب همسر آینده خود اولویت داده است. شاید به این دلیل که دایره انتخاب نسل جوان در این خصوص بنا به دلایلی محدود شده است. بررسی این علل نیاز به پژوهشی دیگر دارد. نتایج پژوهش جعفری مزدهی و قندی (۱۳۸۱)، در این راستا به این نتیجه دست یافته است که بحران ازدواج در مقطع کنونی کشور ما به دلیل افزایش نرخ زاد و ولد در سال‌های نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی است؛ زیرا هرگاه کشوری در طی یک دوره زمانی شایان توجه (مثلاً) یک دهه، نرخ رشد جمعیت بالایی داشته باشد، در جوامعی که ازدواج مناسب مستلزم اختلاف سنی بین زن و مرد است، در یک دوره زمانی تعدادی از دختران شانس ازدواج نخواهند داشت. بر اساس همین پژوهش چون نرخ جمعیت از سال ۵۷ به بعد افزایش پیدا کرد، با توجه به فاصله سنی که معمولاً برای ازدواج رعایت می‌شود، دایره انتخاب دختران در سن ازدواج در مقطع کنونی محدود شده است (جعفری مزدهی و قندی،

(۱۳۸۱: ۱۲۷)، نسل جوان در انتخاب همسر برای تحصیلات و میزان درآمد اهمیتی قائل نمی‌شوند. همچنین باید گفت که وجود ۴۸ درصد تحصیل کرده دانشگاهی در میان آزمودنی‌های این پژوهش، به دلیل اشتغال آن‌ها یا دست کم امید به اشتغال، توجه به تحصیلات یا عوامل اقتصادی را از اولویت آن‌ها خارج کرده است. به این دلیل با وجود آن که تجربه ثابت کرده است که یک ازدواج خوب باید به دور از عشق انجام شود؛^۱ بیش از یک سوم آزمودنی‌ها در نسل جوان به این معیار به‌عنوان معیار اول توجه کرده‌اند. ویژگی‌های فیزیکی و ظاهری برای هیچ کدام از دو نسل مورد بررسی اولویت نداشته است. در ارتباط با معیارهای اخلاقی و مذهبی، تفاوت معناداری بین دو نسل وجود دارد. به این معنا که نسل گذشته برای ازدواج، پای‌بندی مرد به اصول مذهبی را در اولویت دوم قرار داده است؛ در حالی که نسل جوان به تعهدات اخلاقی مرد توجه بیشتری در مقایسه با پایبندی او به موازین شرعی نشان داده است. صرف‌نظر از این تفاوت ظریف، باید توجه داشت که هر دو نسل به این گروه از معیارها (اخلاقی و مذهبی)، اولویت اول را نداده‌اند.

بحث و نتیجه‌گیری

بر اساس یافته‌های این پژوهش، تغییر نگرش نسبت به طلاق که می‌تواند یکی از عوامل مهم تأثیر گذار بر امر طلاق و روند صعودی آن در ایران باشد؛ معلول عواملی چون تضعیف ارزش‌های مرتبط با کارکردهای خانواده به دلیل تغییر موقعیت اجتماعی زنان از یک سو و حاکمیت هنجارهای نوپدید در شرایط گذار جامعه امروز ایران و جهانی شدن، از سوی دیگر است. ارزش‌هایی که باورهای گذشته در قلمرو خانواده را دچار تردید کرده است و تداوم زندگی مشترک را در گرو عواملی می‌داند که تا دو سه دهه قبل، عامل تعیین کننده‌ای در روابط زناشویی به شمار نمی‌رفت. ضمن آن که در حال حاضر دوقطبی شدن جامعه به لحاظ ارزشی و تقسیم آحاد جامعه به مدرن و سنتی، به ویژه در رابطه با نقش زن در خانواده و جامعه، سبب شده میان زن و مرد در خصوص هنجارها و باورهای نوپدید در حوزه مسایل زنان، توافق نظر وجود نداشته باشد.



یافته‌های پژوهش پیمایشی انجام شده در ارتباط با معیارهای همسرگزینی و کارکردهای خانواده نشان داد که در معیارهای مرتبط با انتخاب همسر بین دو نسل جوان و نسل گذشته، شکاف عمیقی ایجاد شده است. عاملی که در تجزیه و تحلیل عوامل تأثیرگذار بر افزایش میزان طلاق در ایران، می‌تواند مهم تلقی شود. این تفاوت‌ها نیز به نوبه خود، مؤید تضعیف کارکردهای خانواده در ایران بوده و گویای آن است که خانواده در جامعه امروز ایران، بیشتر به لحاظ روانی - عاطفی تشکیل می‌شود. بر اساس یافته‌های این پژوهش، اختصاص کارکرد اقتصادی به مرد و کارکرد عاطفی خانواده به زن، در نسل جوان جایگاهی را ندارد که نزد نسل اولی‌ها داشته است. نسل جوان به اندازه نسل گذشته به همسررداری اهمیت نمی‌دهد؛ به نقش خود به عنوان مادر واقف نیست و بر این باور است که مراکز آموزشی و تربیتی خارج از منزل، بهتر از عهده جامعه‌پذیری کودکان بر می‌آیند.

بررسی علل تفاوت دو نسل در موارد مطرح شده، نیاز به پژوهشی جداگانه دارد. آنچه از نتایج این پژوهش برمی‌آید، این است که نسل جوان با توجه به تحصیلات و امکان اشتغال، کمتر از نسل گذشته، دغدغه تأمین معاش خود را از طریق تشکیل خانواده دارد؛ اما با توجه به شرایط اخلاقی جامعه ترجیح می‌دهد به جای توجه به اصالت خانوادگی و مذهبی بودن شوهر، به پایبندی او به موازین اخلاقی توجه کند. از آنجا که تعهدات اخلاقی فرد فقط پس از ازدواج و در جریان زندگی مشترک آشکار می‌شود، در بیشتر موارد دختران در تشخیص این امر دچار اشتباه می‌شوند. از آنجا که افراد در چارچوب ارزش‌های پذیرفته شده خود، دست به تصمیم‌گیری و شیوه‌های اقدام می‌زنند، می‌توان نتیجه گرفت که وضع موجود در جامعه ما در ارتباط با طلاق، ارتباط مستقیمی با هنجارهای نوپدیدی دارد که به منافع فردی و در عین حال سطحی و گذرا اولویت می‌دهند. در همین راستا خصلت منفعت طلبی و خودمحوری در افراد با فاصله گرفتن از ارزش‌های اخلاقی و مذهبی، بر روابط زن و شوهر حاکم شده و زمینه را برای طلاق فراهم کرده است. با افزایش میزان طلاق در جامعه، هنجارهای اجتماعی نیز به حمایت از آن برانگیخته شده است، به گونه‌ای که این امر مذموم، می‌رود تا رفته رفته به موضوعی کاملاً عادی تبدیل شود. با توجه به روند صعودی طلاق در ایران و پیامدهای آن به ویژه برای کودکان، ضرورت دارد سازمان‌های فرهنگی، آموزشی و تبلیغی، از طریق برنامه‌های متنوع و تأثیرگذار، با ترسیم ابعاد و گستره تأثیرگذاری این مسأله به لحاظ روان‌شناختی و

جامعه‌شناختی، راه کارهایی برای برون رفت از این وضعیت - که می‌رود تا به یک بحران تبدیل شود - ارائه دهند.

با توجه به این که نتایج برخی پژوهش‌ها مانند موتویا^۱ نشان می‌دهد که پای‌بندی به ارزش‌های مذهبی، از عوامل بازدارنده طلاق است؛ و این امر در سایر جوامع نیز صدق پیدا می‌کند؛ زیرا مذهب، نوعی فشار اخلاقی به زوجین برای بقای ازدواج وارد می‌آورد؛ در غیاب باور به کارکردهای سنتی خانواده که در شرایط امروزی جامعه شاهد آن هستیم؛ تنها پایبندی به موازین اخلاقی و الزامات و توصیه‌های دینی است که می‌تواند خانواده‌ها را از فروپاشی در امان نگه دارد. پای‌بندی به موازین اخلاقی و شرعی، زن و مرد را دست کم در چارچوب عرف جامعه، مقید به رعایت حقوق همسر می‌کند. اگر این ارزش‌ها نیز به دلیل منفعت طلبی و خودخواهی ناشی از فردگرایی دچار آسیب جدی شود، هیچ عامل دیگری حتی الزامات حقوقی قادر نیست مانع از گسستن خانواده‌ها بشود.

در خاتمه پیشنهاد می‌شود برای درک و فهم عمیق تفاوت‌های دو نسل در ارزش‌ها، باورها و ایستارهای حاکم بر قلمرو خانواده، پژوهش‌های کیفی در این زمینه انجام شود و با توجه به این که پژوهش حاضر در ارتباط با زنان به اجرا در آمده، پیشنهاد دیگر این است که پژوهشی مشابه، با جامعه آماری مردان ساکن تهران، اجرا شود، تا تفاوت‌های جنسیتی در ارتباط با تغییر ارزش‌ها در قلمرو خانواده، مشخص شود.



منابع

- ادیبی، حسین و انصاری، عبدالمعبود (۱۳۵۸). *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، تهران: جامعه‌اعزاززی، شهلا (۱۳۸۲). *جامعه‌شناسی خانواده با تأکید بر نقش، ساختار و کارکرد خانواده در دوران معاصر*، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- اعزاززی، شهلا (۱۳۹۰). *دگرگونی در نقش زنان*، تهران: نشر علی.
- آقایی، بهمن (۱۳۷۸). *فرهنگ حقوقی بهمن؛ انگلیسی - فارسی*، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- اگ برن و نیم کوف (۱۳۸۰)، *زمینه جامعه‌شناسی*، ترجمه: ا.ح. آریان پور، تهران: گستره، چاپ سیزدهم.
- باتامور، تی.بی (۲۵۳۵). *جامعه‌شناسی*، ترجمه: سید حسن منصوره و سید حسن حسینی کلجاهی، تهران: فرانکلین.
- بروس، کوئن (۱۳۷۲). *درآمدی به جامعه‌شناسی*، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: فرهنگ معاصر، چاپ سوم.
- بستان، حسین و همکاران (۱۳۸۹). *اسلام و جامعه‌شناسی خانواده*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ پنجم.
- بهشتی، احمد (۱۳۸۸). *خانواده در قرآن*، قم: مؤسسه بوستان کتاب، چاپ یازدهم.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۷۶). *حقوق خانواده*، تهران: کتابخانه گنج دانش، چاپ دوم.
- جعفری مژده‌ی، افشین و قندی، حجت‌الله (۱۳۸۱). "رشد جمعیت و اختلال در وضعیت ازدواج در ایران"، *فصلنامه ریحانه*، سال اول، دوره اول، شماره ۱، زمستان ۱۳۸۱، صص ۱۳۳-۱۲۳.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۵). *جامعه‌شناسی نظم: تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی*، تهران: نی.
- خدادادپور، منیره (۱۳۸۸). *مسئولیت مدنی در روابط زوجین*، تهران: مرکز امور زنان و خانواده نهاد ریاست جمهوری.

- خلیفه، عبد اللطیف محمد (۱۳۷۸). بررسی روان شناختی تحول ارزش‌ها، ترجمه: سید حسین سیدی، مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ اول.
- ریتزر، جرج (۱۳۸۳). نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی، چاپ هشتم.
- سالاری فر، محمد رضا (۱۳۸۹). خانواده در نگرش اسلام و روانشناسی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ ششم.
- ستوده، هدایت الله و کمالی، ایرج (۱۳۸۳). جامعه‌شناسی با تأکید بر دیدگاه‌های کارکردگرایی، تضاد و کنش متقابل اجتماعی، تهران: ندای آریانا، چاپ دوم.
- صفایی، سید حسین و امامی، اسدالله (۱۳۷۸). مختصر حقوق خانواده، تهران: دادگستر، چاپ دوم.
- کرایب، یان (۱۳۷۸). نظریه اجتماعی مدرن؛ از پاسونز تا هابرماس، ترجمه عباس مخبر، تهران: آگه.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۵). دوره مقدماتی حقوق مدنی؛ خانواده، تهران: یلدا.
- گولد، جولیوس و کولب ویلیام، ل (۱۳۷۶). فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه: باقر پرهام و دیگران، تهران: مازیار.
- گوردن، مارشال (۱۳۸۸). فرهنگ جامعه‌شناسی، ترجمه حمیرا مشیر زاده، تهران: میزان.
- لنسکی، گرهارد، و جین لنسکی (۱۳۶۹). سیر جوامع بشری، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- مظاهری، حسین (۱۳۷۶). خانواده در اسلام، تهران: شفق.
- معیدفر، سعید (۱۳۷۹). جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی معاصر در ایران، تهران: سرزمین ما.
- مور، استفن و استفن پ. سینکلر (۱۳۷۶). دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس.
- مهرآرا، علی اکبر (۱۳۷۳). زمینه روان‌شناسی اجتماعی، تهران: مهرداد.
- میشل، آندره (۱۳۵۴). جامعه‌شناسی خانواده و ازدواج، ترجمه فرنگیس اردلان، تهران: انتشارات دانشکده علوم اجتماعی و تعاون، دانشگاه تهران.



وود، جیمز و شرمن، هوارد (۱۳۷۲). دیدگاه‌های نوین جامعه‌شناسی؛ دیدگاه‌های کلاسیک و رادیکال، ترجمه و تلخیص مصطفی ازکیا، تهران: کیهان، چاپ سوم.

- Amato, R. (2000). *The Consequences of Divorce for Adults and Children*, JMF, 620:1269.
- Divorce Risk Factors ' in: (<http://www.positive-way.com/divorce-risk-factors.htm>).
- Gunnel, M. (2007). *Global Cultural Values Change and the Relationship With Telecommunications Change: A Longitudinal Analysis*, Capella University.
- Inglehart, R & Christian W. (2007). *Modernization, Cultural change, and Democracy. The Human Development Sequence*, Cambridge University Press.
- Masters, Jim (2005). Social Values and Public Policy: From Opportunities to Rights and Back to Opportunities, in: http://www.cencomfut.com/social_values.htm.
- Montoya, David, 'Factors of divorce', in: (http://www.ehow.com/list_7619209-factors-affecting-divorce.html).
- Richards, p.s (1991). Religious Devoutness in College Students; Relations With Emotional Adjustment and Psychological Separation From Parents." *Journal of Counseling Psychology*, Vol.1, No.2.
- Schwartz Shalom, H. & Galit, S. (2000). Value Consensus and Importance, A Cross-National Study. *Journal of Cross – Cultural Psychology*, Vol.31.No.4 pp.465-497.0
- <http://www.Jahannews.com/vdc6nn9u.ak9x74prra.html>
- <http://www.Jamejamonline.ir/newstext.aspx?newsnum=100931987503>
- <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8902070253>
- <http://www.sabteahval.ir/avej/module/News/Shownews/page-3731.aspx?NewsId=4569>